

شاهنامه

فردوسی

کتاب ششم

جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب — بخش ۱۵

The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab — Part 15

To

پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود — بخش ۳۳

The Reign of Goshtasp — Part 33

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

شاهنامه

فردوسی

کتاب ششم

Shahnameh — Volume 6

Ferdowsi

Translated by

Yahya Nazer

از جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب تا پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود

Stories 24 to 26: The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab to The Reign of
Goshtasp

Preface

The Shahnameh, the Book of Kings, is the long epic poem written by the Persian poet Ferdowsi of Tus around the year 1010. In some fifty thousand couplets it tells the history and the myths of Iran from the creation of the world to the Arab conquest in the seventh century, in three great movements: the mythical age of the first kings, the heroic age of Rostam and the wars with Turan, and the historical age of the Sasanian kings.

Ferdowsi wrote in a deliberately pure Persian, and the poem shaped the language and the identity of Iranians for a thousand years. It is read, recited and illustrated to this day.

The object of this work is to translate the whole Shahnameh, line by line, so that the young generation of Persians who cannot yet read the original Farsi can read it, and be encouraged to learn Farsi. Each Persian couplet is followed immediately by its English translation. The poem is presented in its traditional division into stories and sections; a list of all the stories appears in the contents of each volume.

This is the sixth of twelve volumes. It holds 83 sections of the Shahnameh, from story 24, The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab, to story 26, The Reign of Goshtasp. Stories in this volume: 24 — The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab; 25 — The Reign of Lohrasp; 26 — The Reign of Goshtasp.

شاهنامه، کتاب پادشاهان، شعر حماسی بلندی است که فردوسی توسی در حدود سال ۴۰۰ هجری سرود. این اثر در نزدیک به پنجاه هزار بیت، تاریخ و افسانه‌های ایران را از آفرینش جهان تا حمله اعراب در سده هفتم میلادی، در سه دوره بزرگ روایت می‌کند: دوره اساطیری نخستین پادشاهان، دوره پهلوانی رستم و جنگ‌های ایران و توران، و دوره تاریخی پادشاهان ساسانی.

فردوسی به فارسی پاک و سنجیده سرود و شعرش هزار سال زبان و هویت ایرانیان را شکل داد؛ شاهنامه تا امروز خوانده، نقالی و نگارگری می‌شود.

هدف این کار، ترجمه تمامی شاهنامه به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی) تا نسل جوان ایرانی که هنوز نمی‌تواند شعر فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخواند و کم‌کم به یادگیری زبان فارسی تشویق شود. شعر در تقسیم‌بندی سنتی خود به داستان‌ها و بخش‌ها آمده و فهرست همه داستان‌ها در فهرست هر جلد دیده می‌شود.

این کتاب، جلد ششم از دوازده جلد است و ۸۳ بخش شاهنامه را در بر می‌گیرد؛ از داستان ۲۴، جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، تا داستان ۲۶، پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود. داستان‌های

این جلد: ۲۴ – جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب؛ ۲۵ – پادشاهی لهراسپ؛ ۲۶ – پادشاهی
گشتاسپ صد و بیست سال بود.

به نام خداوند جان و خرد

کز این برتر اندیشه بر نگذرد

In the name of God, the Lord of Life and Wisdom,

Let not this noble thought be passed over.

Contents

The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab - جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب.....	10
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۱۵.....	10
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۱۶.....	30
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۱۷.....	37
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۱۸.....	43
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۱۹.....	59
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۰.....	66
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۱.....	75
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۲.....	86
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۳.....	99
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۴.....	106
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۵.....	111
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۶.....	119
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۷.....	125
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۸.....	128
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۲۹.....	132
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۰.....	137
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۱.....	142
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۲.....	144
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۳.....	149
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۴.....	151
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۵.....	156
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۶.....	160

جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۷	163
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۸	166
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۳۹	169
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۰	171
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۱	172
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۲	174
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۳	176
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۴	180
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۵	188
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۶	190
جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب - بخش ۴۷	193
The Reign of Lohrasp - پادشاهی لهراسپ	198
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱	198
پادشاهی لهراسپ - بخش ۲	200
پادشاهی لهراسپ - بخش ۳	204
پادشاهی لهراسپ - بخش ۴	209
پادشاهی لهراسپ - بخش ۵	211
پادشاهی لهراسپ - بخش ۶	218
پادشاهی لهراسپ - بخش ۷	220
پادشاهی لهراسپ - بخش ۸	224
پادشاهی لهراسپ - بخش ۹	227
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۰	235
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۱	244
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۲	252
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۳	263

پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۴.....	268
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۵.....	271
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۶.....	276
پادشاهی لهراسپ - بخش ۱۷.....	280
The Reign of Goshtasp - پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود.....	288
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱.....	288
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۲.....	289
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۳.....	292
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۴.....	297
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۵.....	300
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۶.....	305
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۷.....	308
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۸.....	310
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۹.....	317
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۰.....	319
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۱.....	332
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۲.....	335
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۳.....	338
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۴.....	343
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۵.....	350
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۶.....	353
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۷.....	358
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۸.....	361
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۱۹.....	363
پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود - بخش ۲۰.....	366

.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۱	369
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۲	373
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۳	377
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۴	380
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۵	385
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۶	390
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۷	393
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۸	399
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۲۹	404
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۳۰	409
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۳۱	418
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۳۲	424
.....پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود – بخش ۳۳	439

The Great War - جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب of Kay Khosrow with Afrasiyab

جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب – بخش ۱۵

The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab — Part 15

یکی تاج دادش زبرجد نگار

یکی طوق زرین و دو گوشوار

One gave him a crown adorned with jewels,
Another a golden necklace and two earrings.

همانگه بشد جهن پیش پدر

بگفت آن سخنها همه در به در

At that moment, he stood before his father,
And spoke all those words, one by one.

ز پاسخ برآشت افراسیاب

سواری ز ترکان کجا یافت خواب

From his response, Afrasiyab became agitated,
And he could not find sleep, despite being among the Turks.

ببخشید گنج درم بر سپاه

همان ترگ و شمشیر و تخت و کلاه

Forgive me for giving away my treasure to the army,
The same treasure of armor, sword, throne, and crown.

شب تیره تا برزد از چرخ شید

بشد کوه چون پشت پیل سپید

The dark night until the sun rises from the sky,
The mountain stands tall like the back of a white elephant.

همی لشکر آراست افراسیاب

دلش بود پردرد و سر پر شتاب

He adorned his army, Afrasiyab did,
His heart full of pain and his head full of haste.

چو از گنگ برخاست آوای کوس

زمین آهنین شد هوا آبنوس

When the sound of the horn rose from the Ganges,
The earth turned to iron and the air to ebony.

سر موبدان شاه نیکی گمان

نشست از بر زین سپیده‌دمان

The king of wisdom sat on his throne,

With good thoughts in his mind at dawn's first light.

بیامد بگردید گرد حصار

نگه کرد تا چون کند کارزار

He came and circled around the fortress,
Keeping watch until the battle was waged.

به رستم بفرمود تا همچو کوه

بیارد به یک سو ز دریا گروه

Rostam ordered him to bring a group from the sea
To one side, like a mountain.

دگر سوش گسته هم نوذر به پای

سه دیگر چو گودرز فرخنده رای

On the other side, Gistahm followed in his footsteps,
And three others, like the wise and glorious Gudarz.

به سوی چهارم شه نامدار

ابا کوس و پیلان و چندی سوار

Toward the fourth, the famous king,
With Aba Kus, Pilan, and several riders.

سپه را همه هرچه بایست ساز

بکرد و بیامد بر دژ فراز

He prepared everything necessary for the army,
And came up to the fortress.

به لشکر بفرمود پس شهریار

یکی کنده کردن به گرد حصار

He ordered the army, then the king,
To break through the fortress walls.

بدان کار هر کس که دانا بدند

به جنگ دژ اندر توانا بدند

Those who are wise and knowledgeable
Can be powerful in battle at the fortress.

چه از چین وز روم وز هندوان

چه رزم آزموده ز هر سو گوان

From China, Rome, and India,
They have tested their combat skills from all sides.

همه گرد آن شارستان چون نوند

بگشتند و جستند هر گونه بند

All around that city, like a swarm of bees,
They circled and searched for any kind of bond.

دو نیزه به بالا یکی کنده کرد

سپه را به گردش پراگنده کرد

He raised two spears up high,
And scattered the army in a circle.
بدان تا شب تیره بی ساختن
نیارند ترکان یکی تاختن

They cannot launch an attack until dark,
The Turks cannot strike a single blow.
دو صد ساخت عراده بر هر دری
دو صد منجنیق از پس لشکری

Two hundred siege engines were built at each gate,
Two hundred mangonels behind the army.
دو صد چرخ بر هر دری با کمان
ز دیوار دژ چون سر بدگمان

Two hundred wheels with bows at each gate,
From the fortress walls, like a menacing head.
پدید آمدی منجنیق از برش
چو ژاله همی کوفتی بر سرش

The mangonel appeared from its position,
As if it was striking its head with hail.
پس منجنیق اندرون رومیان
ابا چرخها تنگ بسته میان

Then the Romans placed their mangonels inside,
With wheels tightly bound in between.
دو صد پیل فرمود پس شهریار
کشیدن ز هر سو به گرد حصار

Two hundred elephants the king ordered,
To pull from all sides around the fortress walls.
یکی کندهای زیر باره درون
بکند و نهاند زیرش ستون

One has broken under the weight inside,
And they have placed a column beneath it.
بد آن منکری باره مانده به پای
بدان نیزهها برگرفته ز جای

The denier remained on his feet,
While the spears were lifted from their place.
پس آلود بر چوب نبط سیاه
بدین گونه فرمود بیدار شاه

Then he smeared black oil on the wood,
And in this way the awakened king commanded.
به یک سو بر از منجنیق و ز تیر

رخ سرکشان گشته همچون زریر
 Turning away from the mangonel and arrows,
 Their proud faces became like the leopard's.
 به زیر اندرون آتش و نطف و چوب
 ز بر گرزهای گران کوب کوب
 Underneath, fire, oil, and wood,
 Pounding heavily on the heavy bolts.
 به هر چارسو ساخت آن کارزار
 چنانچون بود ساز جنگ حصار
 On every side, they built that campaign,
 As the structure of the war of the fortress was.
 وز آن جایگه شهریار زمین
 بیامد به پیش جهان آفرین
 From that place on the ground, the king emerged,
 And came before the Creator of the world.
 ز لشکر بشد تا به جای نماز
 ابا کردگار جهان گفت راز
 The army stood in place of prayer,
 And revealed the secret to the Creator of the world.
 ابر خاک چون مار پیچان ز کین
 همی خواند بر کردگار آفرین
 The dust cloud, like a coiling snake of anger,
 Cried out to the Creator of creation.
 همی گفت کام و بلندی ز تست
 به هر سختی یارمندی ز تست
 He said, 'All strength and greatness are from you,
 And in every difficulty, support comes from you.'
 اگر داد بینی همی رای من
 مگردان از این جایگه پای من
 If you see fit to grant my request,
 Do not turn away from me in this place.
 نگون کن سر جادوان را ز تخت
 مرا دار شادان دل و نیک بخت
 Bring down the heads of the magicians from the throne,
 And keep me, the joyful and fortunate one.
 چو برداشت از پیش یزدان سرش
 به جوشن بپوشید روشن برش
 When God lifted his head from before him,
 He covered his bright face with armor.

کمر بر میان بست و برجست زود

به جنگ اندر آمد به کردار دود

He tied his waist and quickly rose up,
And entered the battle with the smoke of action.

بفرمود تا سخت بر هر دری

به جنگ اندر آید یکی لشکری

He commanded that a legion should fiercely attack every gate in battle.

بدان چوب و نفت آتش اندر زدند

ز برشان همی سنگ بر سر زدند

They struck fire with wood and oil,
And hurled stones upon their heads.

ز بانگ کمانهای چرخ و ز دود

شده روی خورشید تابان کبود

With the sound of spinning bows and smoke,
The shining face of the sun turned blue.

ز عراده و منجنیق و ز گرد

زمین نیلگون شد هوا لاژورد

From the trebuchet, the sling, and the dust,
The ground turned blue and the sky turned azure.

خروشیدن پیل و بانگ سران

درخشیدن تیغ و گرز گران

The elephants roared and the leaders shouted,
The swords and heavy maces shone brightly.

تو گفتی برآویخت با شید ماه

ز باریدن تیر و گرد سیاه

You said, 'The moon has risen,'

From the falling of black arrows and dust.

ز نفت سیه چوبها برفروخت

به فرمان یزدان چو هیزم بسوخت

He lit the black wood with oil,
And burned it like kindling at God's command.

نگون باره گفتی که برداشت پای

به کردار کوه اندر آمد ز جای

You said again that he lifted his foot,
And came to the mountain in action from his place.

وز آن باره چندی ز ترکان دلیر

نگون اندر آمد چو باران به زیر

And from that time, for a while, the brave Turks
Came down like rain from above.

که آید به دام اندرون ناگهان

سر آرد بر آن شوربختی جهان

When suddenly he falls into the trap,
And the world's happiness is shattered.

به پیروزی از لشکر شهریار

برآمد خروشیدن کارزار

With the victory of the army of the king,
The battle cry rose up in triumph.

سوی رخنه دژ نهادند روی

بیامد دمان رستم کینه جوی

They headed towards the fortress,
And there came Rostam, the seeker of revenge.

خبر شد به نزدیک افراسیاب

کجا باره شارستان شد خراب

The news reached the vicinity of Afrasiyab,
Where once again the city of Shahrud was ruined.

پس افراسیاب اندر آمد چو گرد

به جهن و به گرسیوز آواز کرد

So Afrasiyab came down like a whirlwind,
And shouted with a fierce and angry voice.

که با باره دژ شما را چه کار

سپه را ز شمشیر باید حصار

What use is your fortress against our army?
We need to surround your army with our swords.

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش

همان از پی گنج و فرزند خویش

For the sake of his throne, his land, and his kin,
He sought both treasure and his own child.

ببندیم دامن یک اندر دگر

نمانیم بر دشمنان بوم و بر

We will hold each other's hands tightly,
And we will not leave the enemies of our land.

سپاهی ز ترکان گروهها گروه

بدان رخنه رفتند بر سان کوه

Troops of Turks went in groups
Towards that fortress, like a mountain.

به کردار شیران برآویختند

خروش از دو رویه برانگیختند

They acted like lions and roared

Stirring up tumult from both sides.

سواران ترکان به کردار بید

شده لرززان و دل ناامید

The Turkish riders went to the battlefield,
Trembling with fear and hopeless in heart.

به رستم بفرمود پس شهریار

پیاده هر آن کس که بد نامدار

Then the king ordered Rostam,
To dismount anyone who had a bad reputation.

که پیش اندر آید بدان رخنه گاه

همیدون بسی نیزه‌ور کینه‌خواه

That in front of that fortress,
There will be many spear-wielding enemies.

ابا ترکش و تیغ و تیر و تبر

سوار ایستاده پس نیزه‌ور

With shields, swords, arrows, and axes,
They stood mounted, ready with spears.

سواران جنگی نگهدارشان

بدانگه که شد سخت پیکارشان

Their warlike riders guarded them,
Aware that their battle would be hard.

سوار و پیاده به هر سو گروه

به جنگ اندر آمد به کردار کوه

Mounted and on foot, in groups from every direction,
They came to battle at the fortress of the mountain.

به رخنه در آورد یکسر سپاه

چو شیر ژیان رستم کینه‌خواه

Leading a troop, he charged forward
Like a lion, Rostam, the enemy-hater.

پیاده بیامد به کردار گرد

درفش سیه را نگون‌سار کرد

On foot, he went to the battlefield,
And overturned the black standard.

نشان سپهدار ایران بنفش

بر آن باره زد شیر پیکر درفش

The emblem of the Iranian commander, purple in color,
Was struck by the lion-bodied warrior on that occasion.

به پیروزی شاه ایران سپاه

برآمد خروشیدن از رزمگاه

With the victory of the Iranian king's army,
A roar arose from the battlefield.

فراوان ز توران سپه کشته شد

سر بخت تورانیان گشته شد

Many from Turan's army were killed,
The fate of the Turanians had turned.

بدانگه کجا رزمشان شد درشت

دو تن رستم آورد از ایشان به مشت

Knowing where their battle had become fierce,
Rostam grabbed two of them by the fists.

چو گرسیوز و جهن رزم آزمای

که بد تخت توران بدیشان به پای

Like Garsivaz and Jahan, they tested their battle skills,
For they had come to conquer Turan's throne.

برادر یکی بود و فرخ پسر

چنین آمد از شوربختی به سر

He had one brother, and was the son of Farrokh,
And thus he came to the end of his troubled fate.

بدان شارستان اندر آمد سپاه

چنان داغ دل لشکری کینه‌خواه

The army entered the battlefield with such passion,
A wounded hearted army, full of enmity.

به تاراج و کشتن نهادند روی

برآمد خروشیدن های هوی

They set out to plunder and kill,
And a clamor of excitement arose.

زن و کودکان بانگ برداشتند

به ایرانیان جای بگذاشتند

Women and children cried out,
And were left in the care of the Iranians.

چه مایه زن و کودک نارسید

که زیر پی پیل شد ناپدید

What a source of sorrow for the women and young children,
Who disappeared under the feet of the elephants.

همه شهر توران گریزان چو باد

نیامد کسی را بر و بوم یاد

All of Turan's cities fled like the wind,
And no one remained to remember them on the land.

بشد بخت گردان ترکان نگون

به زاری همه دیدگان پر ز خون
The fortune of the Turks turned upside down,
And all the onlookers were filled with sorrow and blood.

زن و گنج و فرزند گشته اسیر
ز گردون روان خسته و تن به تیر
Women, treasure, and children have become prisoners,
Their tired souls and bodies pierced by arrows from the sky.

به ایوان برآمد پس افراسیاب
پر از خون دل از درد و دیده پرآب
He then entered the palace, Afrasiyab,
His heart full of blood, his eyes full of tears and pain.

بر آن باره بر شد که بد کاخ او
بیامد سوی شارستان کرد روی
On that occasion, he rose from his palace,
And turned towards the battlefield.

دو بهره ز جنگاوران کشته دید
دگر یکسر از جنگ برگشته دید
He saw two warriors killed,
And saw another return from battle wounded.

خروش سواران و بانگ زنان
هم از پشت پیلان تبیره زنان
The clamor of the riders and the cries of the women,
Echoed from behind the elephants.

همی پیل بر زندگان راندند
همی پشتشان بر زمین ماندند
They drove the elephants over the living,
Leaving their bodies on the ground.

همه شارستان دود و فریاد دید
همان کشتن و غارت و باد دید
All the battlefield saw smoke and cries,
Witnessed killing, looting, and wind.

یکی شاد و دیگر پر از درد و رنج
چنانچون بود رسم و رای سپنج
One was happy, the other full of pain and suffering,
As was the custom and tradition of the world.

چو افراسیاب آنچنان دید کار
چنان هول و برگشتن کارزار
When Afrasiyab saw the situation,
The campaign became full of terror and retreat.

نه پور و برادر نه بوم و نه بر
نه تاج و نه گنج و نه تخت و کمر

Neither son nor brother, neither land nor castle,
Neither crown nor treasure, neither throne nor belt.

همی گفت با دل پر از داغ و درد
که چرخ فلک خیره با من چه کرد

He spoke with a heart full of wounds and pain,
Saying, 'Why has the wheel of fate turned against me?'

به دیده بدیدم همان روزگار
که آمد مرا کشتن و مرگ خوار

With my own eyes, I saw that day
When they came to kill me and bring me death.

پر از درد از آن باره آمد فرود
همی داد تخت مهی را درود

Full of pain, he descended from that moment,
Offering salutations to the moon-like throne.

همی گفت کی بینمت نیز باز
ایا روز شادی و آرام و ناز

He said, 'When will I see you again,
Oh day of joy, peace, and comfort?'

وز آن جایگه خیره شد ناپدید

تو گفתי چو مرغان همی بر پرید

And from that place, he became lost and disappeared,
As you said, like birds taking flight.

در ایوان که در دژ برآورده بود
یکی راه زیر زمین کرده بود

In the courtyard that was built in the fortress,
A path had been made underground.

از آن نامداران دو صد برگزید
بر آن راه بی‌راه شد ناپدید

Out of those famous ones, he chose two hundred,
And disappeared on that path without a trace.

وز آنجای راه بیابان گرفت

همه کشورش ماند اندر شگفت

And from that point, he took to the desert road,
Leaving all his country in wonder and awe.

نشانی ندادش کس اندر جهان

بدان گونه آواره شد در نهان

No one gave him a sign in the world,

So he became a wanderer in hiding.

چو کیخسرو آمد در ایوان اوی

به پای اندر آورد کیوان اوی

When Keykhosrow entered the palace hall,

He brought the royal throne with him.

ابر تخت زرینش بنشست شاه

بجستنش بر کرد هر سو سپاه

The king sat on his golden throne,

And his army stood ready in every direction.

فراوان بجستند جایی نشان

نیامد ز سالار گردنکشان

They searched extensively for a sign of him,

But he did not come from the neck of the tyrant.

ز گرسیوز و جهن پرسید شاه

ز کار سپهدار توران سپاه

The king asked about Garsivaz and Jahan,

And about the army of Turan's commander.

که چون رفت و آرامگاهش کجاست

نهان گشته ز ایدر پناهش کجاست

Where is his resting place now that he has gone,

And where is his refuge hidden from sight?

ز هر گونه گفتند و خسرو شنید

نیامد همی روشنایی پدید

From every kind of speech they spoke, and Keykhosrow heard,

But no clarity came into view.

به ایرانیان گفت پیروز شاه

که دشمن چو آواره گردد ز گاه

To the Iranians, the victorious king said,

That the enemy will wander aimlessly from now on.

ز گیتی بر او نام و کام اندکیست

ورا مرگ با زندگانی یکیست

From fortune, he has only a little name and desire,

For him, death is the same as life.

ز لشکر گزین کرد پس بخردان

جهاندیده و کاربین موبدان

He selected the best soldiers and sent them forth,

The world-seers and the skilled warriors.

بدیشان چنین گفت کآباد بید

همیشه به هر کار با داد بید

He spoke to them in this manner, "May you always be prosperous in all your endeavors.

در گنج این ترک شوریده بخت
شما را سپردم بکوشید سخت

In the treasure of this restless Turk's fate,
I have entrusted you, strive hard.

نباید که بر کاخ افراسیاب
بتابد ز چرخ بلند آفتاب

It is not fitting for the sun to shine upon the palace of Afrasiyab from high in the sky.

هم آواز پوشیده رویان اوی
نخواهم که آید ز ایوان به کوی

The hidden-faced ones sing in unison with him,
I do not want him to come from the palace to the street.

نگهبان فرستاد سوی گله
که بودند گرد دژ اندر یله

He sent a guard towards the herd,
That were around the fortress in the plain.

ز خویشان او کس نیازد شاه
چنانچون بود در خور پیشگاه

No one from his own people dared to oppose the king,
As was fitting in the royal court.

چو زان گونه دیدند کردار اوی
سپه شد سراسر پر از گفت و گوی

When they saw his actions in that manner,
The army became full of talk and discussion.

که کیخسرو ایدر بدان سان شدست
که گویی سوی باب مهمان شدست

For Keikhosrow has become like one
Who has gone as a guest to the door.

همی یاد ناپیش خون پدر
به خیره بریده به بیداد سر

He does not remember his father's blood,
With a bewildered head, he has turned to tyranny.

همان مادرش را که از تخت و گاه
ز پرده کشیدند یکسو به راه

The same mother who was taken from the throne and palace,
Was sent on her way with no direction.

شبان پروردست وز گوسفند
مزیدست شیر این شه هوشمند

The night watchman has grown up with the sheep,
And the wise king's courage has increased.

چرا چون پلنگان به چنگال تیز
نه انگیزد از خان او رستخیز

Why, like a leopard caught in sharp claws,
Does he not rise up from his throne?

فرود آورد کاخ و ایوان او
برانگیزد آتش ز کیوان او

He brought down his palace and court,
And kindled a fire from his fortune.

ز گفتار ایرانیان پس خبر
به کیخسرو آمد همه در به در

From the words of the Iranians, the news spread
That everyone came to Keikhosrow, door to door.

فرستاد کس بخردان را بخواند
بسی داستان پیش ایشان براند

He sent someone to call the butcher,
Who told them many stories.

که هر جای تندی نباید نمود
سر بی خرد را نشاید ستود

That one should not show hastiness in any place,
And one should not praise an unwise person's head.

همان به که با کینه داد آوریم
به کام اندرون نام یاد آوریم

When we bring up the past with animosity,
We remember the name of the one inside.

که نیکبست اندر جهان یادگار
نماند به کس جاودان روزگار

That which is good in the world,
Will not remain as an eternal memory for anyone.

همین چرخ گردنده با هر کسی
تواند جفا گستریدن بسی

This same revolving wheel can
Easily spread tyranny to anyone.

از آن پس بفرمود شاه جهان
که آرند پوشیدگان را نهان

After that, the king of the world commanded
That the hidden ones should be brought forth.

چو ایرانیان آگهی یافتند

پر از کین سوی کاخ بشتافتند
 When the Iranians became aware,
 They rushed towards the palace full of animosity.
 بر آن گونه بردند گردان گمان
 که خسرو سرآرد بر ایشان زمان
 They spun around in such a way
 That Keikhosrow became their leader at that moment.
 به خواری همی نزدشان خواستند
 به تاراج و کشتن بیاراستند
 They sought to humiliate them
 And resorted to plundering and killing.
 ز ایوان به زاری برآمد خروش
 که ای دادگر شاه بسیار هوش
 From the palace, a lamenting cry arose,
 'O giver of justice, the king with much wisdom!'
 تو دانی که ما سخت بیچاره‌ایم
 نه بر جای خواری و پیغاره‌ایم
 You know that we are very miserable,
 We are not meant for humiliation and degradation.
 بر شاه شد مهتر بانوان
 ابا دختران اندر آمد نوان
 The queen became the leader over the king,
 And the daughters came forward in procession.
 پرستنده صد پیش هر دختری
 ز یاقوت بر هر سری افسری
 Worshipper of a hundred idols before each daughter,
 A crown of rubies on every head.
 چو خورشید تابان از ایشان گهر
 به پیش اندر افکنده از شرم سر
 Like a shining sun, a gem among them,
 She bowed her head in shame before them.
 به یک دست مجمر به یک دست جام
 برافروخته عنبر و عود خام
 With one hand a burning coal, with one hand a goblet,
 Burning amber and raw aloeswood were set alight.
 تو گفتی که کیوان ز چرخ برین
 ستاره فشاند همی بر زمین
 You said that Kiavân from the sky
 Scattered stars upon the earth.

مه بانوان شد به نزدیک تخت

ابر شهریار آفرین کرد سخت

The moon became the queen near the throne,

The king of cities created a great cloud.

همان پروریده بتان طراز

بر این گونه بردند پیشش نماز

The well-raised idols were brought before her

And they performed their prayers in this manner.

همه یکسره زار بگریستند

بدان شوربختی همی زیستند

They all cried out in unison,

Living in that misery and sorrow.

کسی کو ندیدست جز کام و ناز

بر او بر ببخشای روز نیاز

Someone who has seen nothing but desire and coquetry,

Grant him his daily needs.

همی خواندند آفرینی به درد

که ای نیکدل خسرو رادمرد

They all chanted a praise that was fitting,

'O noble-hearted warrior, King Rustam!'

چه نیکو بدی گر ز توران زمین

نبودی به دلت اندرون ایچ کین

How good it would have been if there had been no hatred in your heart towards the
land of Turan.

تو ایدر به جشن و خرام آمدی

ز شاهان درود و پیام آمدی

You came here with celebration and joy,

From the kings, greetings and messages have come.

بر این بوم و بر نیست خود کدخدای

به تخت نیا بر نهادی تو پای

On this earth and beyond, only God is eternal,

You did not place your foot on the throne.

سیاوش نگشتی به خیره تباه

ولیکن چنین گشت خورشید و ماه

Siyavash did not remain unscathed,

But the sun and moon became like this.

چنان کرد بدگوهر افراسیاب

که پیش تو پوزش نبیند به خواب

He acted so treacherously, Afrasiyab,

That he will never be able to apologize to you, even in his dreams.

بسی دادمش پند و سودی نداشت

به خیره همی سر ز پندم بگاشت

I gave him much advice, but it was of no use,

He just stared at me in bewilderment.

گوای منست آفرینندهام

که بارید خون از دو بینندهام

My words are those of the Creator,

For I have shed blood before two witnesses.

چو گرسیوز و جهن پیوند تو

که ساید به زاری کنون بند تو

As if Garsivaz and Jahan have joined you,

For now your fate is tied to sorrow.

ز بهر سیاوش که در خان من

چه تیمار بد بر دل و جان من

For the sake of Siyavash, who was in my house,

What a bad treatment was inflicted upon my heart and soul.

که افراسیاب آن بداندیش مرد

بسی پند بشنید و سودش نکرد

Afrasiyab, that scheming man,

He heard much advice, but it was of no use.

بدان تا چنین روزش آید به سر

شود پادشاهیش زیر و زبر

Until such a day arrives,

His kingdom will be turned upside down.

به تاراج داده کلاه و کمر

شده روز او تار و برگشته سر

Plundered, they have taken his crown and belt,

His day has turned dark and his head is bowed.

چنین زندگانی همی مرگ اوست

شگفت آن که بر تن ندردش پوست

Such is his life, death is always with him,

It is a wonder that his skin does not hurt.

کنون از پی بیگناهان به ما

نگه کن بر آیین شاهان به ما

Now, for the sake of the innocent,

Keep watch over the customs of our kings.

همه پاک پیوسته خسرویم

جز از نام او در جهان نشنویم

All pure, we are joined to the Khosrow,
And in the world, we hear no name but his.

به بد کردن افراسیاب
نگیرد بر این بیگناهان شتاب

To harm the innocent, Afrasiyab resorts to magic,
But he will not succeed in his haste.

به خواری و زخم و به خون ریختن
چه بر بی‌گناه خیره آویختن

With humiliation, wounds, and shedding of blood,
What good comes from hanging the innocent?

که از شهریاران سزاوار نیست
بریدن سری کان گنهکار نیست

That which is not befitting of kings,
Is to sever the head of one who is not guilty.

ترا شهریارا جز اینست جای
نماند کسی در سپنجی سرای

O king, this is the only place for you,
No one remains in the world of Sepanj.

هم آن کن که پرسد ز تو کردگار
نیچی از آن شرم روز شمار

Do as God asks of you,
Do not be ashamed of counting the days.

چو بشنید خسرو ببخشود سخت
بر آن خوبرویان برگشته بخت

When Khosrow forgave them,
Fortune turned in favor of those noble-faced ones.

که پوشیده‌رویان از آن درد و داغ
شده لعل رخسارشان چون چراغ

For the pain and wounds they have endured,
Their ruby-like faces have become like lamps.

بیچید دل بخردان را ز درد
ز فرزند و زن هر کسی یاد کرد

Heartbroken from pain, everyone remembers
Their children and wives.

همی خواندند آفرینی بزرگ
سران سپه مهتران سترگ

They recited the great praises
The leaders of the army, the mighty commanders.

کز ایشان شه نامبردار کین

نخواهد ز بهر جهان آفرین

From among them, the king is named,
Who will not create for the world.

چنین گفت کیخسرو هوشمند

که هر چیز کان نیست ما را پسند

Thus spoke the wise Khosrow,
That which is not ours, we should not desire.

نیاریم کس را همان بد به روی

وگر چند باشد جگر کینه‌جوی

We will not treat anyone with the same bad face,
Even if they are a hateful enemy.

چو از کار آن نامدار بلند

براندیشم اینم نیاید پسند

When I think of that famous and lofty work,
I feel it is not to my liking.

که بد کرد با پره‌نر مادرم

کسی را همان بد به سر ناو‌رم

He did wrong to my illustrious mother,
I will not treat anyone with the same badness.

بفرمودشان بازگشتن به جای

چنان پاک‌زاده جهان‌ک‌دخدای

He commanded them to return to their place,
Such pure-born ones of the world, like the Creator.

بدیشان چنین گفت کایمن شوید

ز گوینده گفتار بد مشن‌وید

He spoke to them in this manner: "Become silent
Do not listen to the bad words of the speaker.

کز این پس شما را ز من بیم نیست

مرا بی‌وفایی و دژخیم نیست

From now on, you have no fear of me,
I am not disloyal or cruel.

تن خویش را بد نخواهد کسی

چو خواهد زمانش نباشد بسی

No one will harm themselves
If they do not have the time for it.

بباشید ایمن به ایوان خویش

به یزدان سپرده تن و جان خویش

Stay safe in your own courtyard,
Entrust your body and soul to God.

به ایرانیان گفت پیروزبخت
بماناد تا جاودان تاج و تخت
To the Iranians, he said, 'May fortune be victorious,
May the crown and throne remain eternal.'
همه شهر توران گرفته به دست
به ایران شما را سرای و نشست
All the cities of Turan have fallen into our hands,
In Iran, we have a palace and a seat for you.
ز دلها همه کینه بیرون کنید
به مهر اندر این کشور افسون کنید
Remove all hatred from your hearts,
Cast a spell of love in this land.
که از ما چنین دردشان در دلست
ز خون ریختن گرد کشور گلست
For they have such pain in their hearts from us,
That the land is filled with bloodshed.
همه گنج توران شما را دهم
بر آن گنج دادن سپاهی نهم
I will give you all the treasures of Turan,
But I will not give an army for that treasure.
بکوشید و خوبی به کار آورید
چو دیدند سرما بهار آورید
Strive and bring forth goodness,
When they saw the cold, bring forth spring.
من ایرانیان را یکایک نه دیر
کنم یکسر از گنج دینار سیر
I will not delay the Iranians one by one,
I will satisfy them all with a single treasure of dinars.
ز خون ریختن دل نباید کشید
سر بیگناهان نباید برید
We must endure the heartache of shedding blood,
But we must not sever the heads of the innocent.
نه مردی بود خیره آشوفتن
به زیر اندر آورده را کوفتن
He was not a man to be stunned by a blow,
He brought down his opponent with a strike from below.
ز پوشیده رویان بپیچید روی
هر آن کس که پوشیده دارد به کوی
Covering their faces, they turned away,

All those who have something to hide in the alleyway.

ز چیز کسان سر بتابید نیز

که دشمن شود دوست از بهر چیز

Be wary of revealing your secrets to anyone,
For even a friend can become an enemy for any reason.

نیاید جهان آفرین را پسند

که جوینده بر بیگناهان گزند

The Creator of the world does not approve
Of those who oppress the innocent.

هر آن کس که جوید همی رای من

نباید که ویران کند جای من

Anyone who seeks to challenge my authority,
Should not destroy my place.

و دیگر که خوانند بیداد و شوم

که ویران کند مهتر آباد بوم

And another who recites tyranny and evil,
Who destroys the master's land.

از آن پس به لشکر بفرمود شاه

گشادن در گنج توران سپاه

After that, the king ordered the army
To open the door of the treasure of Turan.

جز از گنج ویژه رد افراسیاب

که کس را نبود اندر آن دست یاب

Except for the special treasure of Afrasiyab,
No one could obtain it.

ببخشید دیگر همه بر سپاه

چه گنج سلیح و چه تخت و کلاه

Forgive all the army,

What use are weapons, thrones, and crowns?

ز هر سو پراگنده بی مر سپاه

ز ترکان بیامد به نزدیک شاه

From every direction, the armyless ones gathered,
From the Turks, they came near the king.

همی داد زنهار و بنواختشان

به زودی همی کار بر ساختشان

She warned and admonished them,
And quickly put them to work.

سران را ز توران زمین بهر داد

به هر نامداری یکی شهر داد

He gave the leaders of Turan land,
 And to each noble, he gave a city.
 به هر کشوری هر که فرمان نبرد
 ز دست دلیران او جان نبرد
 In every country, whoever did not obey the command,
 Was taken down by the brave ones.
 شدند آن زمان شاه را چاکران
 چو پیوسته شد نامه مهتران
 At that time, the king's servants became united,
 As the letter of the masters was received.
 ز هر سو فرستادگان نزد شاه
 یکایک سر اندر نهاده به راه
 From every direction, the envoys came to the king,
 Each one placing their head on the path.
 ابا هدیه و نامه مهتران
 شده یک به یک شاه را چاکران
 With gifts and letters from the masters,
 The servants became one by one before the king.

جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب – بخش ۱۶

The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab — Part 16

دبیر نویسنده را پیش خواند
 سخن هرچه بایست با او براند
 The secretary read the writer's words aloud,
 And conveyed whatever was necessary to him.
 سر نامه کرد آفرین از نخست
 بدان کو زمین از بدیها بشست
 He began the epic with a prayer of praise,
 For he who washed the earth of its evil ways.
 چنان اختر خفته بیدار کرد
 سر جادوان را نگونسار کرد
 He awakened the sleeping stars,
 And overturned the sorcerers' heads.
 توانایی و دانش و داد از اوست
 به گیتی ستم یافته شاد از اوست
 Ability, knowledge, and justice are from Him,
 In the world, the oppressed find happiness through Him.
 دگر گفت کز بخت کاووس کی

بزرگ و جهان‌دیده و نیک‌پی
He said again, "Kavous, whose fortune
Was great, worldly-wise, and virtuous.
گشاده شد آن گنگ افراسیاب
سر بخت او اندر آمد به خواب
The imprisoned Afrasiyab was released,
And he fell asleep with good fortune.
به یک رزمگاه از نبرده سران
سرافراز با گرزهای گران
With one battalion of victorious leaders,
Proudly carrying their heavy maces.
همانا که افکنده شد صد هزار
به گلزیون در یکی کارزار
Indeed, one hundred thousand were slain,
In a single battle at Gorgan.
وز آن پس برآمد یکی باد سخت
که برکند شاداب بیخ درخت
And then a strong wind arose,
That uprooted the trees in its joy.
به آب اندر افتاد چندی سپاه
که جستند بر ما یکی دستگاه
The army fell into the water for a while,
As they searched for a way to defeat us.
به آوردگه در چنان شد سوار
که از ما یکی را دو صد شد شکار
They rode into the battlefield so fiercely,
That one of us was hunted down by two hundred.
وز آن جایگه رفت ببهشت گنگ
حصاری پر از مردم و جای تنگ
And from that place, he went to the Ganges paradise,
A crowded fortress with narrow space.
به جنگ حصار اندرون سی‌هزار
همانا که شد کشته در کارزار
Thirty thousand fought inside the fortress,
And many were killed in the battle.
همان بد که بیدادگر بود مرد
ورا دانش و بخت یاری نکرد
The same evil man who was a tyrant,
Did not receive help from knowledge and fortune.

همه روی کشور سپه گسترید

شدست او کنون از جهان ناپدید

All over the country, he spread his army,
And now he has disappeared from the world.

از این پس فرستم به شاه آگهی

ز روزی که باشد مرا فرهی

From now on, I send a message to the king,
Of the day when I am granted my reward.

از آن پس بیامد به شادی نشست

پری روی پیش اندرون می به دست

From then on, he sat down in joy,
With a fairy-faced cupbearer bringing wine before him.

ببد تا بهار اندرآورد روی

جهان شد بهشتی پر از رنگ و بوی

He brought forth his face like the spring,
And the world became a paradise full of color and fragrance.

همه دشت چون پرنیان شد به رنگ

هوا گشت بر سان پشت پلنگ

All the plain became colorful like the feathers of a parrot,
And the air became like the back of a leopard.

گرازیدن گور و آهو به دشت

بدین گونه بر چند خوشی گذشت

Gazelles and deer roamed the plain,
And in this way, several happy days passed.

به نخچیر یوزان و پرنده باز

همه مشک بویان بتان طراز

With the scent of musk, all the elegant idols,
And the birds and falcons in the hunting grounds.

همه چارپایان به کردار گور

پراگند و آگنده کردن به زور

All the four-legged animals were forced to work in the graveyard,
Dragging and carrying heavy loads by force.

به گردن به کردار شیران نر

به سان گوزنان به گوش و به سر

Male lions were forced to work,
Like deer, with their ears and heads down.

ز هر سو فرستاد کارآگاهان

همی جست پیدا ز کار جهان

From every direction, he sent out messengers,

Searching for a purpose in the world's affairs.

پس آگاهی آمد ز چین و ختن

از افراسیاب و از آن انجمن

Then came news from China and Cathay,

From Afrasiyab and that assembly.

که فغفور چین با وی انباز گشت

همه روی کشور پرآواز گشت

That Faghfur became his obedient servant in China,

And all the land became filled with his fame.

ز چین تا به گلزیون لشکرست

بر ایشان چو خاقان چین سرورست

From China to Gilan is an army,

And over them, like the Khaghan of China, he is the leader.

نداند کسی راز آن خواسته

پرستنده و اسب آراسته

No one knows the secret of that desired one,

Adorned with worshippers and horses.

که او را فرستاد خاقان چین

به شاهی بر او خواندند آفرین

That Khaghan of China sent him,

And they praised him before the king.

همان گنج پیرانش آمد به دست

شتروار دینار صدبار شست

The same treasure of the elders came into his hands,

He washed the gold coins a hundred times.

چو آن خواسته برگرفت از ختن

سپاهی بیاورد لشکر شکن

When that desired one departed from Cathay,

He brought an army, a destroyer of armies.

چو ز این گونه آگاهی آمد به شاه

به نزدیک زنهار داده سپاه

When the king became aware of this,

He sent an army near Zanhhar.

همه بازگشتند ز ایرانیان

ببستند خون ریختن را میان

All returned from the Iranians,

They put an end to shedding blood.

چو برداشت افراسیاب از ختن

یکی لشکری شد بر او انجمن

When Afrasiyab departed from Cathay,
An army gathered around him.

که گفتی زمین برنتابد همی
ستاره شمارش نیابد همی

You said it cannot be weighed down by the earth,
And its stars cannot be counted.

ز چین سوی کیخسرو آورد روی
پر از درد با لشکری کینه‌جوی

From China to Kikhsrow he brought his army,
Full of pain and enmity.

چو کیخسرو آگاه شد زان سپاه
طلایه فرستاد چندی به راه

When Kikhsrow became aware of that army,
He sent treasures on the way for a while.

بفرمود گودرز کشواد را
سپهدار گرگین و فرهاد را

Gudarz commanded the army of Khorvad and the commanders Gorgin and Farhad.

که ایدر باشید با داد و رای
طلایه شب و روز کرده به پای

Stay here with justice and fairness,
He has gathered treasures day and night at his feet.

به گودرز گفت این سپاه تو اند
چو کار آید اندر پناه تو اند

He said to Gudarz, this army is yours,
When there is work to be done, they are under your protection.

ز ترکان هرآنگه که بینی یکی
که یاد آرد از دشمنان اندکی

From the Turks, whenever you see one,
He will remind you of the enemies, even a few.

هم اندر زمان زنده بر دار کن
دو پایش ز بر سر نگوئسار کن

Raise him up while he is still alive,
Do not let his two feet fall over his head.

چو بیرنج باشد تو بیرنج باش
نگهبان این لشکر و گنج باش

If you are without pain, be without pain,
Be the guardian of this army and treasure.

تبیره برآمد ز پرده سرای
خروشیدن زنگ و هندی درای

Tabireh emerged from behind the curtain,
The bells and Indian drums began to roar.

بدین سان سپاهی بیامد ز گنگ
که خورشید را آرزو کرد جنگ

An army came from Gorgan in this way,
That wished for war with the sun's ray.

چو بیرون شد از شهر صف بر کشید
سوی کوکها لشکر اندر کشید

When he left the city, he drew up the ranks,
And led the army towards the mountains.

میان دو لشکر دو منزل بماند
جهاندار گردنکشان را بخواند

Between the two armies, two stations remained,
The world ruler called for the execution of the traitors.

چنین گفت کامشب مجنبد هیچ
نه خوب آید آرامش اندر بسیج

He said, 'Tonight, do not stir up trouble,
For peace does not come from chaos.'

طلایه برافگند بر گرد دشت
همه شب همی گرد لشکر بگشت

The banners were raised around the plain,
All night long, he circled around the army.

به یک هفته بودش هم آنجا درنگ
همی ساخت آرایش و ساز جنگ

For a week, he stayed there, preparing for war,
Arranging his troops and weapons galore.

به هشتم بیامد طلایه ز راه
به خسرو خبر داد گآمد سپاه

On the eighth day, the banners arrived from afar,
And the news was brought to Khosrow that the army had come.

سپه را بدان سان بیاراست شاه
که نظاره گشتند خورشید و ماه

The king dressed the army so magnificently,
That even the sun and moon gazed in wonder.

چو افراسیاب آن سپه را بدید
بیامد برابر صفی برکشید

When Afrasiyab saw that army,
He came forward and drew up his ranks.

به فرزندگان گفت کین دشت رزم

به دل مر مرا چون خرامست و بزم
He said to the wise men, 'This battlefield
Is like a feast to my heart and soul.'
مرا شاد بر گاه خواب آمدی
چو رزمم نبودى شتاب آمدی
You came to me happily in my dream,
As if you hurried to me when there was no battle.
کنون مانده گشتم چنین در گریز
سرى پر ز کینه دلى پرستيز
Now I am left in this state of escape,
With a heart full of hatred and strife.
بر آنم که از بخت کیخسروست
و گر بر سرم روزگارى نوست
I rely on the fortune of Kay Khosrow,
Even if a new era dawns upon me.
بر آنم که با او شوم همببرد
اگر کام یابم اگر مرگ و درد
I am determined to stand by his side in battle,
Whether I achieve victory or suffer death and pain.
بدو گفت هر کس که فرزانه بود
گر از خویش بود ار ز بیگانه بود
To him, everyone who was wise replied,
Whether they were from his own or foreign side.
که گر شاه را جست باید نبرد
چرا باید این لشکر و دار و برد
For if one seeks the king, one must fight,
Why then do we need this army, fortress, and strife?
همه چین و توران به پیش تواند
ز بیگانگان ار ز خویش تواند
All of China and Turan can come before you,
Whether they are from foreign lands or your own.
فداى تو بادا همه جان ما
چنین بود تا بود پيمان ما
May all our lives be sacrificed for you,
This is how it has been and will be, our covenant.
اگر صد شود کشته گر صد هزار
تن خویش را خوار مایه مدار
If a hundred are killed, or even a hundred thousand,
Do not humiliate yourself by surrendering.

همه سر به سر نیکخواه توایم
که زنده به فر کلاه توایم
All of us are devoted to you,
We are alive because of your leadership.

جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب – بخش ۱۷

The Great War of Kay Khosrow with Afrasiyab — Part 17

وز آن پس برآمد ز لشکر خروش
زمین و زمان شد پر از جنگ و جوش
And from there arose a great roar from the army,
the earth and time became filled with war and turmoil.
ستاره پدید آمد از تیره گرد
رخ زرد خورشید شد لاژورد
The star emerged from the dark dust,
the sun's face turned sapphire blue.
سپهدار ترکان از آن انجمن
گزین کرد کار آزموده دو تن
The commander of the Turks, from that assembly,
selected two experienced warriors for the task.
پیامی فرستاد نزدیک شاه
که کردی فراوان پس پشت راه
The message was sent to the king,
that you have done much behind the scenes.
همانا که فرسنگ ز ایران هزار
بود تا به گنگ اندر ای شهریار
Indeed, there were a thousand horses from Iran
up to the Ganges, O king.
ز ریگ و بیابان وز کوه و شخ
دو لشکر بر این سان چو مور و ملخ
From sand and desert, from mountain and rock,
two armies came together like ants and locusts.
زمین همچو دریا شد از خون کین
ز گنگ و ز چین تا به ایران زمین
The earth became like a sea of blood,
from the Ganges and China to the land of Iran.
اگر خون آن کشتگان را ز خاک
به ژرفی برد رای یزدان پاک
If the blood of those slain were to soak into the earth,

it would reach the depths of the pure God's judgment.

همانا چو دریای قلزم شود

دو لشکر به خون اندرون گم شود

Indeed, when it becomes like a raging sea,
the two armies will be lost in blood.

اگر گنج خواهی ز من گر سپاه

وگر بوم ترکان و تخت و کلاه

If you seek treasure from me, whether it be an army
or the lands of the Turks, their throne and crown.

سپارم ترا من شوم ناپدید

جز از تیغ جان را ندارم کلید

I entrust you, and disappear,

I have no key to life except the sword.

مکن گر ترا من پدر مادرم

ز تخم فریدون افسونگرم

Do not harm me, for my father and mother
are descendants of the sorcerer king, Freydun.

ز کین پدر گر دلت خیره شد

چنین آب من پیش تو تیره شد

If your heart is bewildered by this anger of my father,
my water has become dark before you like this.

از آن بد سیاوش گنهکار بود

مرا دل پر از درد و تیمار بود

Because of that evil Sīyāvash, I was a sinner,
my heart was full of pain and anguish.

دگر گردش اختران بلند

که هم با پناهند و هم با گزند

The stars made another revolution,
both with refuge and with harm.

مرا سالیان شست بر سر گذشت

که با نامداری نفتم به دشت

For years, I have washed my head with tears,
for not going to the battlefield with the famous.

تو فرزندی و شاه ایران توی

به رزم اندرون چنگ شیران توی

You are a son and the king of Iran,
in the battlefield, you are the master of lions.

یکی رزمگاهی گزین دوردست

نه بر دامن مرد خسروپرست

A distant battlefield was chosen,
not in the lap of a man loyal to Khosrow.

بگردیم هر دو به آوردگاه
به جایی کز او دور ماند سپاه

We both went to the court,
to the place where the army had been left behind.

اگر من شوم کشته بر دست تو
ز دریا نهنگ آورد شست تو

If I am killed by your hand,
your washing will be from the blood of a whale in the sea.

تو با خویش و پیوند مادر مکوش
به پرهیز وز کینه چندین مجوش

Do not strive for your own and your mother's bond,
do not seek revenge and animosity.

وگر تو شوی کشته بر دست من
به زنهار یزدان کز آن انجمن

And if you are killed by my hand,
may God forbid such a gathering.

نمانم که یک تن بیچد ز درد
دگر ببند از باد خاک نبرد

I will not remain for one body to be wrapped in pain,
another to see the dust from the wind of battle.

ز گوینده بشنید خسرو پیام
چنین گفت با پور دستان سام

Khosrow heard the message from the messenger,
and said this to his son, Sām's offspring.

که این ترک بدساز مردم فریب
نبیند همی از بلندی نشیب

That this deceitful Turk may not see
the heights and the depths of our people.

به چاره چنین از کف ما بجست
نماید که بر تخت ایران نشست

Thus, he sought a solution from us,
to sit on the throne of Iran.

ز آورد چندین بگوید همی
مگر دخمه شیده جوید همی

He brought many stories to tell,
perhaps he seeks a fiery morsel.

نبیره فریدن و پور پشنگ